

چرا ماموریت و کرسی دولتی در افغانستان زبان و رفتار عدالت خواهی و حق طلبی را می بندد؟

محمد اکرام ندیشمند

تداوم فقر و عقب ماندگی اقتصادی در افغانستان همیشه و پیوسته مانع شکل گیری مراکز و مراجع متعدد کار و اشتغال محسوب می شود. نبود توسعه پایدار اقتصادی و اجتماعی اکثریت جامعه افغانستان را جامعه نیازمند و فقیر بار آورده است. در چنین شرایط سخت زندگی، دولت یگانه مرجع و منبع اشتغال و کسب حقوق و در آمد به حساب می آید.

دسترسی به ماموریت و وظیفه دولتی به خصوص رسیدن به کرسی ها و مقامات مختلف دولت و حکومت، نه تنها دسترسی به کار و اشتغال، بلکه تصاحب موقعیت و جایگاه بهتر سیاسی و اجتماعی در جهت کسب ثروت و امکانات بسیار بیشتر از حقوق و معاش ماهیانه و سالانه با سوء استفاده از این جایگاه و موقعیت است. بنا بر این تمام تحصیل یافتگان، فعالان سیاسی و متقاضیان کار و اشتغال و کرسی های دولتی و حکومتی چشم به دولت دارند تا در کرسی و کار دولتی صاحب اشتغال و صاحب ثروت و اقتدار اجتماعی شوند. در حالی که شرایط و زمینه های اشتغال و کار در کشورهای دارای اقتصاد توسعه یافته و حتی کشورهای ثروتمند و نفت دار چنین نیست. در این کشور ها به خصوص در کشورهای پیشرفته و توسعه یافته منابع و مراجع کار و اشتغال زیاد و بیشتر از دولت و حکومت است. دولت و حکومت معمولاً در نقش هماهنگ ساز و تنظیم کننده امور اشتغال عمل می کند و تشکیلات آن نیز اندک است. مثلاً در کشور ایالات متحده آمریکا که دارای نفوس یا جمعیت بیش از 318 میلیون نفری است، 166 میلیون نفر شاغل هستند و از این میان تنها یک و نیم میلیون نفر در دولت کار و اشتغال دارند. در حالی که یکصد و شصت و چهارنیم میلیون نفر دیگر در بخش های خصوصی و غیر دولتی مشغول هستند.

اما در افغانستان درمانده و فقیر، دولت و نهادهای دولتی نه تنها منبع و مرجع اصلی کار و اشتغال محسوب می شود، بلکه دولت یگانه مرجع و منبع دسترسی به اقتدار اجتماعی و سیاسی و کسب ثروت حتی از راه سرمایه گذاری خصوصی و تجارت است. بسیاری از ثروتمندان در این کشور، ثروت و سرمایه خود را از مشارکت در سفره قدرت سیاسی و از کرسی و مقام دولتی بدست آورده اند. نکته تلخ و تاسف بار این است که چهاردهه بی ثباتی و جنگ، نقش دولت را به عنوان یگانه منبع اشتغال و کسب ثروت و اقتدار اجتماعی افزایش داد؛ به ویژه که تغییر در مناسبات قدرت، انحصار خانوادگی و قبیله ای خانواده سلطنتی و قبیله محمدزایی را شکستاند و مدعیان مشارکت در قدرت در سطوح مختلف سیاسی و قومی فرونی گرفت. پنج پدیده از تبعات بد و تلخ افزایش نقش دولت و وابستگی اقشار و گروه های سیاسی و قومی به آن در اشتغال و کسب مقام دولتی شد:

1- تورم تشکیلاتی گسترده و رو به تزاید دولت پا به پای تداوم بی ثباتی و جنگ.

- 2- کاهش روز افزون فرصت های شغلی و کاهش زمینه های اشتغال در نهادها و شرکت های خصوصی و غیر دولتی.
- 3- شیوع فساد فزاینده در درون دولت و تضعیف سالمیت، شفافیت، پاسخگویی، موثریت، قانونمندی و عدالت محوری دولت.
- 4- وابستگی و نیازمندی تحصیل یافتگان و نخبگان رو به افزایش جامعه به دولت در عرصه اشتغال و در جهت دسترسی به امکانات بهتر و بیشتر حیات.
- 5- تغییر در افکار و رفتار عدالت خواهانه و حق طلبانه نخبگان و تحصیل یافتگان فعال عرصه سیاسی و اجتماعی که صاحب اشتغال و مقام در دولت و حکومت می شوند.

اشتغال در دولت و دسترسی به کرسی و مقام دولتی و حکومتی در کشور فقیر و مصیبت زده افغانستان که دولتش با کمک خارجی عمر می گذراند، زبان عدالت خواهی و حتی اصلاح طلبی انقلابی ترین و آرمانگرا ترین آدم هایش را می بندد. این آدم ها به خوبی میدانند و می بینند که وظیفه و مقام دولتی نه تنها وسیله معیشت محسوب می شود، بلکه ابزار و عامل دسترسی به اقتدار و منزلت اجتماعی و کسب سرمایه و ثروت است؛ سرمایه و ثروتی که با سوء استفاده و فساد بیشتر، افزایش می یابد. آن ها می توانند در سایه افزایش این ثروت و اقتدار، موقعیت و جایگاه خود را هم در درون دولت و هم در جامعه مستحکم سازند.

پیام و پیامد این وضعیت در افغانستان چیست؟

گرفتاری و اسارت در دایره باطل فساد، بی عدالتی، فقر، درماندگی و عدم توسعه پایدار و عادلانه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی.

تحصیل یافتگان و نخبگان رو به افزایش جامعه که از دسترسی به کرسی و مقام دولتی و حکومتی و حتی کار و اشتغال دولتی محروم باقی میمانند، نمی توانند عامل و نیروی اصلاح و تغییر باشند؛ زیرا تهی دستان و نیازمندان هر چند کثیر، عامل و محرک اصلاحات و تغییر شده نمی توانند.

تحصیل یافتگان و نخبگانی که با تصاحب کرسی و مقام دولتی توان اصلاح و تغییر پیدا می کنند، زبان اصلاح و عدالت خواهی را می بندند. تداوم این وضعیت در چنین دولت و حاکمیت سیاسی که حتی با حضور و کمک مالی و نظامی امریکا و متحدینش تا سال 2050 میلادی علی رغم جنگ طالبان و دخالت پاکستان دوام کند، در پایان 2050، نه یک دولت موثر، سالم و پاسخگو، بلکه یک دولت ناسالم تر و فاسد تر از امروز و متشکل از نخبگان و تحصیل یافتگانی می باشد که همچنان زبان شان در جهت اصلاح و عدالت بسته خواهد ماند و دستان شان آلوده در فساد و معصیت سیاسی و اجتماعی خواهد بود.